

در ستایش زیبایی

نگاهی به زندگی و آثار و آراء اسکار وایلد

مرتضی هاشمی پور*

در اکتبر ۱۸۵۴، اسکار فینگال افلاهرتی ویلز وایلد (Oscar Fingal O'Flanherite Wills Wilde) معروف به اسکار وایلد در شهر دابلین ایرلند به دنیا آمد. او فرزند رابرت ویلز وایلد (بعداً سرویلیام وایلد) پزشک و جراح مشهور گوش و چشم بود. سر ویلیام وایلد در کمتر از چهل سالگی به سبب مهارت در پزشکی به مقام پزشک مخصوص ملکه ویکتوریا منصوب شد. سرویلیام دلپسته تاریخ و فرهنگ و اسطوره‌های ایرلند بود و کتابهای بزرگ و نفیسی در این زمینه داشت. مادر اسکار، جین فرانچسکا الگی، دختر وکیلی از وکسفورد بود. متولد ۱۸۲۶ و در نوجوانی ایرلندی مین پرست و آتشین خو بود. جین نویسنده‌ای میانه‌مایه بود و مقالات و اشعار سیاسی تندى در ستایش از مین و برضد انگلیسی‌ها با نام مستعار اسپرانتزا می نوشت.

اسکار وایلد یک برادر و یک خواهر داشت. برادر بزرگ‌تر او ویلیام ویلز وایلد در ۱۸۵۳ به دنیا آمد. ویلیام به جمع وکلای ایرلند پذیرفته شد، اما به سرعت از این حرفه دلزده شد و به روزنامه‌نگاری روی آورد. در این شغل به نامی سرشناس بدل گردید و سرانجام به سال ۱۸۹۶ درگذشت. دو سال بعد از تولد اسکار، مادر وایلد به آرزوی دیرپای خود رسید و فرزند سومش دختر شد، نام او را ایزولا فرانچسکا گذاردند و عزیزترین فرزند خانواده بود. ایزولا در ده سالگی بر اثر بیماری درگذشت و همه خانواده و خصوصاً اسکار سخت متأثر شدند. بعد از مرگ اسکار پاکتی در میان اسبابش یافت شد که قسمتی از موی خواهرش بود و نوشته بود:

گیسوی ایزولای من

درگذشته ۲۳ فوریه ۱۸۶۷

او نمرده بلکه خوابیده

سالها بعد شعر آرمیده را به یاد خواهرش سرود که یکی از پراحساس‌ترین و غم‌انگیزترین اشعار اوست.

کمی بعد از تولد اسکار، خانواده او به خانه بزرگ و مجللی در شماره یک در میدان مریون دابلین نقل مکان کردند. دکتر وایلد مطب خود را آنجا دایر می‌کند و مادر وایلد محفل دوستان خود را آنجا برگزار می‌کند. این محفل نویسندگان و شاعران، هنرمندان، روشنفکران و سخن‌سنجان و پزشکان شهر را دور هم جمع می‌کرد. در این محفل نکته‌پردازی و شیرین‌زبانی جای حق‌گویی و فضیلت را گرفته بود. اسکار کودکی خود را در چنین محفلی گذارند. اسکار و برادرش ویلیام را - هرچند هم سن نبودند - در یک کلاس در مدرسه سلطنتی پورتورا در انیسکیلن گذارند. ویلیام در مدرسه

* از مرتضی هاشمی پور (متولد ۱۳۵۸) تحلیل‌ها و ترجمه‌هایی در چند مجله فرهنگی و ادبی نشر یافته است.

محبوب بود، اما اسکار گوشه‌گیر، چندان وجه اشتراکی با بچه‌های هم‌سن خود نداشت. اهل دعوا و مشاجره نبود و وسایلی چون چاقو یا چیزهایی شبیه آن که در دست بچه‌های هم‌سن او بود با خود نداشت. شیفته گل‌ها و غروب آفتاب بود و تنهایی را نسبت به همراه بودن با سایر دانش‌آموزان بیشتر دوست می‌داشت. شعر و آثار کلاسیک به خصوص آثار یونان را بر ریاضیات و دیگر درسهای مربوط به علم ترجیح می‌داد. با همه اینها در هفده سالگی، اکتبر ۱۸۷۱، برندهٔ بورسی از کالج ترینتی دابلین شد که در دانشگاه پروتستان ایرلند است. در طول تحصیل سه ساله در این دانشگاه مجذوب پنتلند ماهافی (Pentland Mahaffy) استاد تاریخ باستان بود. او این شیفتگی به این رشته را به اسکار وایلد جوان منتقل کرد. هر چند اسکار جوان دانشجویی بذله‌گو و دارای هوشی معمولی بود، اما توانست بورس تحصیلی به منظور پژوهش در آثار کلاسیک را به دست آورد. مقدار این بورس ۲۰ پوند بود و در سال‌های بعد افزایش یافت. در سال ۱۸۷۴ اسکار برندهٔ جایزهٔ زرین برکلی، بالاترین جایزهٔ کلاسیک در آن کالج شد. این نشان به مناسبت پایان‌نامهٔ او با نام بخشهایی از آثار شاعران کمیک یونانی، بنا بر ویرایش ماینک بود. وایلد بعدها دربارهٔ تاثیر ماهافی و عشق و علاقهٔ خود به یونان باستان چنین گفت: «من عشق به آرمان یونانی و تسلط بر زبان یونانی را وامدار ماهافی و تایرل (Tyrell) هستم. ترینتی من این دو بودند. بخصوص ماهافی در آن دوره برای من بسیار ارزشمند بود. او اگرچه در پژوهش به خوبی تایرل نبود؛ در یونان زندگی کرده و خود را از اندیشهٔ یونانی و احساس یونانی سیراب کرده بود. علاوه بر این، آگاهانه به هر چیز از دیدگاه هنری نگاه می‌کرد و من هم روز به روز به این دیدگاه نزدیک‌تر می‌شدم. او سخندان خوبی هم بود، واقعاً خوب حرف می‌زد، در گزینش کلام شیوا و خاموشی بجا هنری داشت.» (۱)

برخلاف مدرسه، اسکار وایلد در کالج محبوب همگان بود. در اکتبر ۱۸۷۴ با بورسی به مبلغ نود و پنج پوند به کالج مگدالن آکسفورد رفت. در آکسفورد اسکار وایلد جداً عاشق زیبایی و کمال زیبایی یونانی شد. آنطور که از استادش ماهافی آموخته بود. اسکار جوان، با زیبایی ظاهری و توانایی در سخنوری توجه دیگر دانشجویان را به خود جلب کرده بود. سالها پس از مرگ وایلد، دیوید هانتز پلر، یکی از دانشجویان آن روز آکسفورد که بعداً فردی سرشناس در جامعه بریتانیا شده بود، دربارهٔ وایلد چنین نوشت: «خاطره‌ای روشن از اولین دیدارمان دارم. چهره‌ای داشت روشن از برق ذکاوت، چشمانی درخشان و لبخندی شاد و گشاده، بر روی هم شخصیتی جذاب که توانایی شگفت‌آورش در سخن گفتن بر گیرایی آن می‌افزود. حتی اگر اندکی با او آشنا بودی، محال بود که از استعدادهای درخشانش بی‌خبر بمانی، استعدادهایی که از پدری با قدرت ذهنی کم مانند و مادری با همان هوش و استعداد، اما به شیوه‌ای دیگر به میراث برده بود.» (۲) چنانکه دوستانش می‌گویند در محفلهای دانشجویی و صحبت‌های خودمانی شمع محفل، اسکار جوان بود که با شیرین زبانی و بذله‌گویی و حافظهٔ قوی تنها سخن‌گو بود و همه را مجذوب خود می‌کرد.

پس از مدتی در آکسفورد با جان راسکین (John Ruskin) استاد هنر و متخصص هنر و معماری و تاریخ رنسانس ایتالیا آشنا شد. وایلد به سرعت به سمت این استاد کشیده شد و در کلاس مکتبهای زیبایی‌شناسی و ریاضی در فلورانس راسکین ثبت نام کرد. راسکین از ضرورت زیبایی، از اهمیت کار و تلاش، و زشتی ماشین‌ها می‌گفت و اسکار وایلد به سرعت از علاقه‌مندان جدی نظرات او شد. پس از آشنایی با راسکین، وایلد با والتر پتر (Walter Peter) نیز آشنا شد. پتر هم ستایشگرانی داشت هم منتقدانی. بزرگ‌ترین آموزهٔ پتر این بود که «هدف زندگی چیزی نیست مگر بزرگ‌داشت تجربهٔ فراتر از هر محدودیت» (۳) و نیز «خرد غایی عبارت است از گذرش زندگی با رسیدن به تپش‌های هرچه بیشتر در یک زمان معین و نیز تمنای زیبایی و عشق به هنر به خاطر هنر» (۴) وایلد که تا آن زمان در

آکسفورد به سبب وضع ظاهری اش جلب توجه می‌کرد، از پیروان آرای پیترو شد. در همین اثنا وایلد به کلیسای کاتولیک علاقه‌مند شد و به خصوص مجذوب رفتار و شخصیت و سخنان کاردینال نیومن می‌شود و حتی او را «مرد خدا» خواند. در تابستان ۱۸۷۵ وایلد به ایتالیا سفر کرد و از شهرهای جنوا، تورین، فلورانس، ورونا، پادوا، و نیز وراونا و روم دیدار کرد. نخستین شعرهای اسکار وایلد در این سفر سروده شد. اما نخستین مجموعه شعر او با نام همسرایی دوشیزگان ابر منتشر شد که اقتباسی از ابرها اثر اریستوفانس بود و در نوامبر ۱۸۷۵ در نشریه دانشگاه دابلین منتشر شد. سفر مهم دیگر وایلد به سال ۱۸۷۷ به اتفاق استاد ماهافی و چند جوان دیگر به یونان بود که وایلد را شدیداً مسحور خود کرد، بطوری که از تصویری که وایلد از یونان در سر داشت، به مراتب زیباتر بود.

از سال ۱۸۷۶ وایلد به صورت پیگیر شعر سرود و تا دو سال بعد تعدادی شعر در نشریات چاپ آکسفورد و دابلین چاپ کرد. مسؤولان آکسفورد در مسابقه شعری با نام راونا- شهری که سه سال قبل وایلد آن را دیده بود- شعر وایلد را برنده اعلام کردند و بنا بر رسم کالج، شعر او به خرج دانشگاه با جلد نرم منتشر شد. در واقع اولین کتاب اسکار وایلد نیز همین کتاب کوچک شعر بود. در سال آخر بود که وایلد در نامه‌ای به یکی از دوستانش چنین نوشت: «خدا می‌داند. دیگر در آکسفورد نمی‌مانم. شاعر می‌شوم. نویسنده و نمایشنامه‌نویس می‌شوم. بالاخره از این راه یا راه دیگر مشهور می‌شوم، و اگر مشهور نشوم، حتماً بنام خواهم شد. شاید هم مدتی به دنبال خوشگذرانی بروم و بعد کسی چه می‌داند؟ شاید گوشه‌دنجی بگیرم و کاری نکنم. افلاطون گفته‌ای دارد که والاترین هدفی است که انسان می‌تواند به دست بیاورد، نشستن و تأمل کردن در نیکی. شاید این آخر و عاقبت من هم بشود.» (۵)

سرووضع و شیوه لباس پوشیدن غیرمتعارف وایلد او را مورد تمسخر برخی از منتقدان قرار داد و در ۱۸۸۱ و. س- گیلبرت و آرتور سالیوان با اجرای اپرت شکیبایی، وایلد را مورد تمسخر قرار دادند. ظاهر نامتعارف وایلد تا حدی بود که وی معتقد بود که اصلاح لباس مهم‌تر از اصلاح دین است. انتقاد از وایلد به جایی رسید که مجله پانچ تقریباً سلسله وار وایلد را در مقام پیشوای زیباپرستان و نیز به سبب سر و وضع نامتعارفش در مجله مورد تمسخر و هجو قرار می‌داد- چه در نوشته‌ها، چه با کاریکاتور.

همچنانکه وایلد در معرض نیش و کنایه نشریات بود، به منظور ایراد چند سخنرانی عازم امریکا شد. در روز ۲۴ دسامبر ۱۸۸۱ با کشتی به سمت امریکا رفت و در دوم ژانویه به نیویورک رسید. امریکایی‌ها نه به سبب آثار و سخنان وایلد بلکه بیشتر برای دیدن ظاهر نامتعارف او به گردش جمع شدند و البته برخی از نشریات امریکایی نیز به استهزای او پرداختند. به اندازه‌ای در امریکا مورد بی‌مهری قرار گرفت که فقط کارگرانی را که برای شنیدن سخنان او جمع شده بودند و لباسی جالب پوشیده بودند، تحسین کرد، ولی درباره امریکایی‌ها جمله‌ای گفت که بسیار معروف شد: «امریکایی‌های خوب وقتی می‌میرند به پاریس می‌روند و امریکایی‌های بد وقتی می‌میرند در امریکا می‌مانند».

در ژانویه ۱۸۸۳ به لندن بازگشت، اما مدت زیادی نماند و به پاریس رفت. در پاریس نمایشنامه دوشس پادوا و خانه روسپی را نوشت و سرودن شعر ابوالهول را ادامه داد. پس از مدتی از پاریس بازگشت، ولی همچنان فقر زندگی راحت را از او گرفته بود. برای آنکه پولی به دست آورد، تصمیم گرفت در انگلستان و ایرلند چند سخنرانی کند، اما خیلی زود از بی‌اعتنایی مردم نسبت به سخنانش دلسرد شد. چرا که آنها بیشتر برای دیدن ظاهر نامتعارف او جمع می‌شدند تا شنیدن حرفهایش درباره زیبایی و هنر.

وایلد در ۲۹ مه ۱۸۸۴ با کنستانس مری لوید ازدواج کرد و بی‌پولی و فقر او را مجبور کرد که در بخش بررسی کتاب *مجله پال مال گازت* مطلب بنویسد. پس از مدتی سردبیر *مجله لیدیز ورلد* شد و پس از پنج ماه نشریه را گسترش داد و نام آن را به *وومنز وولد* تغییر داد و خود مرتباً در آن یادداشت ادبی می‌نوشت.

از این پس هرچند هنوز وایلد کاملاً از گزند مطالب و کاریکاتورهای نشریات مختلف رها نشد، ولی با داستانها و نمایشنامه‌هایش اقبال عمومی و به تدریج مقبولیت در نشریات یا سکوت معنادار آنها را به دست آورد.

در سال ۱۸۹۱ وایلد با جوانی به نام لرد آلفرد بروس داگلس (**Lord Alfred Bruce Douglas**) آشنا شد. این جوان ۲۱ ساله از خانواده‌ای اشرافی بود و سیمایی زیبا داشت، به شعر بسیار عشق می‌ورزید و خودنیز غزل-قالب شعری که وایلد بسیار به آن علاقه داشت- می‌گفت. دوستی و صمیمیت بین وایلد و داگلس مورد خشم پدر این جوان شد؛ مردی خشن و بداخلاق که حتی اعضای خانواده‌اش نیز از او نفرت داشتند. چند بار به وایلد تذکر داد که رابطه‌اش را با آلفرد قطع کند، وایلد اعتنایی نکرد. کوینز بری، پدر آلفرد، تلاش کرد در روی صحنه در هنگام پایان نمایش، که وایلد به روی صحنه می‌رود، به طرف وایلد سبزیجات نامطبوع پرتاب کند، اما نافرجام ماند. سپس درست در اوج شهرت و محبوبیت وایلد با نوشتن یادداشت توهین‌آمیزی به او در خصوص این گونه روابطش وایلد را سرزنش کرد. این عمل موجب عصبانیت وایلد شد و از کوینزبری شکایت کرد. اما کوینزبری تبرئه شد و این بار او بود که از وایلد شکایت کرد و طی دو دادگاه وایلد شکست خورد و به دو سال زندان با اعمال شاقه محکوم شد. این مدت روح حساس وایلد را در هم شکست. در ۱۹ مه ۱۸۹۷ آزاد شد و هرچند در طول زندان نامه‌ای نوشت که به نام *از اعماق (De Profundis)* منتشر شد و با نام مستعار سباستین ملموت (**Sebastian Melmoth**) در دهکده برون وال زندگی کرد و شعر معروف خود *چکامه زندان* ریدینگ را سرود، ولی دیری نپایید و در ۳۰ نوامبر ۱۹۰۰ درگذشت.

اسکار وایلد از دوره جوانی که به آکسفورد رفت و با استادانی چون ماهافی و راسکین و پتر آشنا شد، به زیبایی و جریان هنر برای هنر علاقه‌مند گردید، به طوری که در همه جا و در هر احوالی از زیبایی ستایش می‌کرد و از این نوع نگرش دفاع نمود تا جایی که او را «پیشوای سرشناس زیباپرستی» نام نهادند. جریان هنر برای هنر پس از مکتبهای رئالیسم و ناتورالیسم پدید آمد. البته هنر برای هنر تعریف منسجم و مشخصی ندارد و هر یک از افرادی که از این جریان دفاع کردند خود به نحوی آن را تعریف کرده‌اند. ظاهراً بنزامن کنستان نخستین کسی است که آن را در یادداشت‌هایش تعریف می‌کند: «هنر برای هنر و بدون هدف. زیرا هر هدفی هنر را از طبیعت خود دور می‌کند.» ویکتور هوگو نیز در مقدمه *شرفیات* خود به این مسأله می‌پردازد و حتی هوگو رسماً عبارت هنر برای هنر را به کار برد و در مباحث ادبی گفت: «صد بار می‌گویم: هنر برای هنر.» در این میان، یکی از پیروان هنر برای هنر، تئوفیل گوتیه (**Theophile Gautier**) در مقدمه اشعار خود درباره هنر می‌نویسد: «فایده‌اش چیست؟ زیبا بودن! آیا همین کافی نیست! مثل گلها، مثل عطرها، مثل پرندگان، مثل همه چیزهایی که بشر نمی‌تواند به میل خود تغییر دهد و ضایع کند. به‌طور کلی هر چیز وقتی که مفید شد، دیگر نمی‌تواند زیبا باشد. زیرا وارد زندگی روزمره می‌شود، شعر، نثر می‌شود و آزاده، برده می‌گردد. همه هنر همین است. هنر آزادی است، جلال است، گل کردن است و شکفتگی روح است در بطالت. نقاشی و مجسمه‌سازی و موسیقی مطلقاً به درد هیچ چیز نمی‌خورد.» (۶)

گوتیه در دیگر آثارش نیز به معرفی و تعریف هنر برای هنر دست زد. در حدود سال ۱۸۶۰ شاعران جوان و پیروان هنر برای هنر دور هم گرد آمدند و محافل و انجمن‌های ادبی تشکیل دادند. لوکنت دو لیل (**Lecont de Lisle**) در رأس این محافل بود و همه را تحت تأثیر خود قرار داده بود. در سال ۱۸۶۶ مجموعه شعری با نام *پارناس معاصر*

(Contemporain Le Parnasse) انتشار یافت و با استقبال روبرو شد. به تدریج دومین و سومین جلد این کتاب منتشر شد تا اینکه آندره تریو (Andre Therive) رسماً این گروه را پاراناسین (Parnassien) نامید و این کلمه را به کار برد. در نظر این مکتب، شاعر پاراناسین به هیچ وجه نمی‌خواهد که شعرش محتوی امید و آرزو و خواهش باشد، فقط برای هنر محض احترام قابل است و به زیبایی شکل و طرز بیان اهمیت می‌دهد. در واقع پیروان هنر برای هنر مجذوب زیبایی بودند و هنر را تنها در جایی هنر می‌دانستند که بیانگر یا جلوه‌ای از زیبایی باشد.

این روش البته در اسکاروایلد که از کودکی علاقه‌مند به گل بود و طبعی ظریف و حساس داشت و همچنین با داشتن استادانی که به مکتب هنر برای هنر تعلق داشتند، به اوج رسید و وایلد را تا آخر عمر شیفته زیبایی کرد. وایلد در ضمن سخنرانی و مقالات خود سعی می‌کرد منظور هنر برای هنر و هنر محض را تبیین کند. در رساله زوال دروغ (The Decay of Lying) آنجا که بین سیریل و ویوین - نام دو پسر وایلد - بر سر هنر بحث است، وی نظر خود درباره هنر را از زبان ویوین بیان می‌کند: «هنر کمال خود را در درون خود می‌یابد نه در بیرون از خود. درباره هنر نباید با معیارهای بیرونی و براساس شباهت داوری کنیم. هنر نقاب است، آینه نیست. گلهایی دارد که در هیچ پیشه نمی‌روید و پرندگان که هیچ جنگلی از آنها خبر ندارد. هنر دنیاها را بسیار می‌سازد و دنیاها را بر هم می‌زند و می‌تواند ماه را با رشته‌ای سرخ از آسمان به زیر آورد. هنر شکلهایی دارد که از انسان زنده واقعی‌ترند. کهن‌الگوهایی که هرچیز موجود، صرفاً تقلیدی ناتمام از آنهاست؛ طبیعت در چشم هنر نه قانون دارد و نه همسانی. هنر می‌تواند به اراده خود معجزه‌ها بکند و گولها آن‌گاه که او، از اعماق فرا می‌خواندشان، در دم حاضر می‌شوند. هنر می‌تواند در زمستان از درخت بادام شکوفه برآرد و گندم‌زار رسیده را از برف بپوشاند. به فرمان او یخبندان، انگشت سیمین خود را بر دهان سوزان تابستان می‌نهد و شیرهای بالدار از حفره‌های تپه‌های لیدیا بیرون می‌خزند. پریان پیشه‌ها از پشت شاخ و برگ درختان گذرا او را تماشا می‌کنند...» (۷) در مجادله‌ای که بین وایلد و کارسن - هم‌شاگردی دوران آکسفورد و وکیل مدافع کویینز بری در نخستین دعوی وایلد و کویینز بری - نیز به نحو دیگری این سخنان را می‌گوید و در پایان اشاره می‌کند که: «هیچ اثر هنری عقیده‌ای را مطرح نمی‌کند. عقاید مال کسانی است که هنرمند نیستند.» (۸)

نخستین اثر چاپ شده از وایلد به سال ۱۸۷۸، شعر *راونا* (Ravenna) بود. وایلد پیشتر به این شهر مسافرت کرده بود و توانست در مسابقه دانشگاه آکسفورد برنده جایزه اول شود و به خرج دانشگاه این شعر در کتاب کوچکی منتشر شد.

وایلد نخستین نمایشنامه‌اش را به نام *ورا* در سال ۱۸۸۰ نوشت که مضمون آن نیهیلیسم در روسیه بود. هیچ کس حاضر به اجرای آن نشد تا الکساندر دوم تزار روسیه در مارس ۱۸۸۱ ترور شد و توجه عمومی به روسیه بیشتر گردید. در این هنگام خانم برنارد بیر حاضر به اجرای این نمایشنامه شد. اما اجرای نمایشنامه به دلیل نامعلوم در آخرین لحظه لغو گردید.

نمایشنامه *دوشس پادوا* (Duchess of Padua) نمایشنامه دیگری بود که به محض ورود به پاریس، در اول مارس ۱۸۸۳ آن را تمام کرد و برای خانم مری اندرسن در امریکا فرستاد. در حالیکه وایلد جداً به دستمزد این نمایشنامه احتیاج داشت، نمایشنامه‌اش پذیرفته نشد. این امر شدیداً وایلد را اندوهگین کرد.

مجموعه داستان جنایت *لرد سوبل* (Lord Arthur Savile's Crime) به همراه چند داستان دیگر در ۱۸۹۱ نوشته شد. این مجموعه داستان امروز هم مورد توجه است؛ هم به سبب نثر زیبا و هم تخیل جذابش. این داستان به صورت نمایش اجرا شد و نیز فیلمی براساس آن ساخته‌اند.

در سال ۱۸۹۱ سه کتاب دیگر از وایلد منتشر شد. *خانه انار* (A House of Pomegranates) مجموعه داستانی دیگر از قصه‌های پریان. زیبایی داستان چنان بود که بیشتر منتقدان باور نمی‌کردند که این داستانها اثر اسکاروایلد باشد.

تیت‌ها (Intentions) کتابی شامل چهار رساله بود که پیشتر در نشریات مختلف چاپ شده بود. در این رسالات وایلد به منتقدان خشکاندیش سنتی سخت حمله می‌کند. در ۱۸۹۱ تصویر دوریان گری (The Picture of Dorian Gray) نیز منتشر شد. این اثر تنها رمان وایلد است و از آنجا که روابط عاشقانه دو مرد را به تصویر می‌کشد، به شدت مورد انتقاد قرار گرفت. برخی از منتقدان وایلد را منحط خطاب می‌کنند و اثرش را وقیح و غیراخلاقی و شرورانه نامیدند. وایلد در پاسخ منتقدان به این نکته تأکید می‌کند که هیچ لازم نیست که هنر به مسایل اخلاقی پردازد، و با موازین و معیارهای اخلاقی نمی‌توان یک اثر هنری را نقد کرد.

بادیزن خانم ویندرمیر (Lady Windermere's Fan) در ۱۸۹۲ نوشته شد و با موفقیت اجرا گردید. ماجرای زنی است که برای حفظ آبروی دخترش که از پیوند میان خود و این زن بی‌خبر است، آبروی خود را هم بر باد می‌دهد. در پاییز ۱۸۹۲ وایلد به پاریس رفت و نمایشنامه سالومه (Salome) را به زبان فرانسوی نوشت. نمایشنامه‌ای در یک پرده که شخصیت‌های آن از کتاب مقدس گرفته شده است. سالومه برای اجرا مجوز نگرفت و این نکته خشم وایلد را برانگیخت؛ تا جایی که وایلد تهدید کرد ملت خود را به فرانسوی تغییر خواهد داد - تهدیدی که هیچ‌گاه عملی نکرد. اما منتقدان هم به سالومه به دلیل اینکه مقدسات را نادیده گرفته بود و هم به وایلد به دلیل تهدیدش سخت حمله کردند و او را مورد استهزا قرار دادند. در کتاب مقدس دو بار به ماجرای سالومه و یحیی تعمید دهنده اشاره شده: انجیل متی (ص ۱۱۰۶) و انجیل مرقس (ص ۱۱۴۳)، اما در هیچ کدام از سالومه اسمی برده نشده است. (۹) نخستین کسی که در آثارش به سالومه می‌پردازد و او را زنی شهوت پرست معرفی می‌کند، هاینریش هاینه (Heinrich Heine) در سال ۱۸۴۱ در اثری به نام Atta troll است. سپس ج. س. هیوود (J.C. Haywood) شعری دراماتیک درباره سالومه می‌سراید و همچنین مالارمه در شعری با نام Herodiade (مادر سالومه) به سالومه اشاره می‌کند. وایلد به این آثار پیش از خود نظر داشته و به نوعی از آنها متأثر بوده است. از سالومه اپراهای زیادی ساخته‌اند که معروف‌ترین آنها اثر ریشارد اشتراوس (Richard Strauss) به سال ۱۹۰۵ در درسدن آلمان بوده است.

دو نمایشنامه شوهر دلخواه (An Ideal Husband) و اهمیت ارست بودن (The Importance of Being Earnest) شوهر دلخواه نمایشنامه‌ای طنز که مورد توجه عموم قرار گرفت و حتی ولیعهد انگلستان آن را تحسین کرد. اهمیت ارست بودن مهمترین نمایشنامه وایلد اثری که طنز و لودگی در آن فراوان است. ساختار نمایشنامه تازه و ظریف است. در این نمایش وایلد به نوع تازه‌ای از طنز در آثار خود دست می‌یابد. «این اثر در ادبیات انگلستان در نوع خود یگانه است و اکنون نام اسکار وایلد را بیشتر همین نمایشنامه در عالم تأثر نگاه می‌دارد.» (۱۰)

بعد از اجرای موفق اهمیت ارست بودن، اسکار وایلد در ماجرای وارد شد که در پایان برای او رسوایی به بار آورد. روح حساس او را آزد و سرانجام علت اصلی مرگش نیز شد. او در زندان در اعماق و چکامه زندان ریدینگ را سرود، ولی دیگر هیچگاه به آن دوران موفقیت و سرزندگی بازنگشت. وایلد روزی گفته بود کاری که «آنچه واقعاً خوش می‌دارد این است که طبقه کارگر را سرگرم کند، طبقه متوسط را به خشم آورد و اشراف را شیفته کند.» اسکار وایلد در سراسر تاریخ ادبیات بریتانیا جایگاه چندان مهنی ندارد، ولی نمی‌توان نسبت به آثارش بی‌اعتنا بود.

ارجاع‌ها:

۳. همان، ص ۱۹.

۴. همانجا.

۵. همان ص ۲۴.

۶. سیدحسینی ۱۳۸۱، صص ۷-۴۷۶.

۷. کوثری، ۱۳۸۶، صص ۶۷-۶۸.

۸. همان ص ۷۸.

۹. برای رأی مفستران و اشاره به داستان سالومه نک: مینوی ۱۳۶۷، ص ۳۷۱ به بعد. و کتاب مقدس ۲۰۰۲.

۱۰. دریابندری ۱۳۷۳، ص ۱۵.

فهرست منابع:

۱. اسکاروایلد، جان استوکز، ترجمه عبدالله کوثری، کهکشان، ۱۳۷۷.

۲. اسکار وایلد، ویوین هولند، ترجمه عبدالله کوثری، هرمس، ۱۳۸۶.

۳. بهانه‌ها و بهانه‌های تازه، آندره ژید، ترجمه رضا سیدحسینی، نیلوفر، ۱۳۷۷.

۴. پانزده گفتار، مجتبی مینوی، توس، ۱۳۶۷.

۵. در عین حال (مجموعه مقالات)، نجف دریابندری، کتاب پرواز، ۱۳۷۳.

۶. سالومه، اسکار وایلد، ترجمه عبدالله کوثری، هرمس، ۱۳۸۵.

۷. مکتبهای ادبی (ج ۱)، رضا سیدحسینی، نگاه، ۱۳۸۱.

- 8. The Holy Bible in Persian, New Edition, United Kingdom, 2002.
- 9. Complete Works of Oscar Wilde, With Introduction by Vyvyn Holland, London and Glasgow, 1971.

